

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022/307156/2520>

**Challenges from the Interpretations of the Constitution of the Islamic Republic of Iran
regarding the type of selection (election or appointment), duties and powers of the Supreme
Leader**

The theory of Velayat-e-Faqih is the most pivotal foundation of the Islamic political system in the era of the absence of Imam al-Zaman (as). According to the defenders of this theory, its true meaning can be found in the word of revelation, which has both theological and jurisprudential principles. Unfortunately, in all past eras, this theory remained subjugated and abandoned in the field of power, but in the field of theorizing with dynamic and continuous ijtihad, it continued its growth until today, Shiite jurisprudence has designed a new horizon to In the shadow of this jurisprudential system, provide the engineering of the Islamic society with appropriate mechanisms. But with all these characteristics and having common points of thought, believers in the theory of Velayat-e-Faqih on the source of legitimacy and how to select and authority of the Supreme Leader, have disputes within the jurisprudential discourse and popular legitimacy (theory of choice) has emerged. By analyzing in detail the constitutional negotiations and its principles, it can be said that the theory of democracy has been accepted within the scope of Sharia. And this discourse, in spite of the intra-jurisprudential discourse, has accepted the provisions of modern constitutional rights in the Al-Faragh region.

Keywords :Velayat-e-Faqih, Constitution, Appointment Theory, Election Theory

چالش‌های موجود از تفاسیر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در باب چگونگی نوع‌گزینش (انتخاب یا انتصاب)، وظایف و اختیارات ولی فقیه

هادی صادقی^۱

علی جهانی پور^۲

مسعود راعی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۰۷

چکیده

نظریه‌ی ولایت فقیه محوری‌ترین پایه و اساس نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت امام زمان (ع) است. به عقیده مدافعان این نظریه، مشرب حقیقی آن را می‌توان در کلام وحی یافت که توامان دارای مبانی کلامی و فقهی است. اما متأسفانه با همه‌ی اوصاف، در اعصار گذشته، این تئوری در عرصه‌ی قدرت مقهور و مهجور ماند ولی در عرصه‌ی نظریه پردازی با اجتهاد پویا و مستمر دوران بالندگی خویش را ادامه داد تا اینکه امروزه اساسی مدرن را پذیرفته است. فقه شیعه، افق جدیدی را طراحی نموده تا در سایه سار این منظومه فقهی، مهندسی جامعه‌ی اسلامی را با ساز و کارهای مناسب فراهم نماید. اما با همه این اوصاف و داشتن نقاط اشتراک فکری، معتقدین به تئوری ولایت فقیه بر سر منشا مشروعیت و چگونگی‌گزینش و اختیارات ولی فقیه، دارای مناقشات گفتمان درون فقهی می‌باشند که از منازعات درون فقهی دو دیگه فقهی، یعنی مشروعیت الهی (نظریه انتصاب) و مشروعیت مردمی (نظریه انتخاب) ظهور نموده است. با تحلیل و بررسی مشروح مذاکرات قانون اساسی و اصول آن می‌توان گفت که نظریه مردم سالاری در محدوده شریعت را پذیرفته است. و این گفتمان علی‌رغم گفتمان درون فقهی، در منطقه الفراغ مفادی از حقوق.

واژگان کلیدی: ولایت فقیه، قانون اساسی، نظریه انتصاب، نظریه انتخاب

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (استاد مشاور) hadi.sadeghi.ava@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران
alijahanipour1353@gmail.com ۰۹۱۷۱۲۳۲۶۳۰

^۳ دانشیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول، استاد راهنما)

masoudraei@yahoo.com ۰۹۱۳۱۹۴۹۵۷۸

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که منتج از تلفیق ارا و اندیشه های درون فقهی شیعه است که در صدد پاسخ دادن به این سوال اساسی است که چه کسی باید حکومت کند؟ و پذیرش مفادی از حقوق اساسی مدرن در منطقه الفراغ که به نوعی تسامحی می باشد که در صدد تلفیق دو سوال فوق می باشد که مخرج مشترک آن دارای مبانی کلامی و فقهی می باشد. اما با همه این اوصاف، درون این گفتمان درون فقهی، گریز از دموکراسی و ترس از استبداد در مختصات گفتمان این هندسه، منعکس گردیده است و شاید بتوان گفت تلفیق این دو سوال در قانون اساسی، از قانون اساسی وجه ای تناقض نما به نمایش گذاشته است که به عنوان مثال حاکمیت خداوند با حاکمیت مردم چگونه قابل جمع است؟ به همین دلیل تفاسیر متعدد و متناقض از اصول قانون اساسی بخصوص اصول ۱۰۷، ۵۶، ۵۶، ۵ و ۱۱۰ در سال های گذشته در سامانه های حقوقی و فقهی ظهور نموده و این تفاسیر متعدد و متناقض از تفاسیر قانون اساسی تاثیرات عمیقی بر جامعه حقوقی گذاشته است و آثار منتج از این تفاسیر گاه انقدر متناقض هستند که بخشی از سامانه حقوقی و فقهی به بن بست می رسد. فرضیه ما در این مقاله، این است که نسبت و رابطه ولایت مطلقه فقیه با قانون اساسی، مشروعیت بخشی است نه مشروعیت گیری به زبان دیگر ولایت فقیه به قانون اساسی مشروعیت می دهد نه اینکه قانون اساسی به ولایت فقیه مشروعیت دهد. بنا بر این فرضیه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و دیگر قوانین موضوعه فی نفسه فاقد شانیت لازم و کافی برای تحدید و حصر اختیارات ولی فقیه است.

مشروعیت از دیدگاه فقها، فلاسفه و حقوقدانان

در آغاز بحث باید به موضوع مشروعیت حاکم از دیدگاه فقه شیعه بپردازیم. از دیدگاه فقهای شیعه بعد از بعثت پیامبر اسلام و امامت ائمه (ع)، مشروعیت سیاسی دارای باز تعریف متفاوتی از دیگر جوامع حتی متفاوت از دیگر جوامع اسلامی است. در منظومه فکری فقهای شیعه با تمسک به آیات و روایات و برای پاسخ به سوالات، ابهامات و شبهات، ضروریات و مصالح عمومی جامعه، منصب ولایت فقیه را، برای مدیریت و حاکمیت در جامعه اسلامی معرفی می کند. از دیدگاه این فقها نظریه ی ولایت فقیه محوری ترین پایه و اساس نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت امام زمان (ع) است. در طول دو قرن گذشته بخصوص در دوران مشروطه دو تفکر فقهی، تفکر ایت الله نایینی که به نوعی فقه را با حقوق اساسی مدرن موازی و هماهنگ می دانست و تفکر مقابل، تفکر شیخ فضل الله نوری که حاضر به تسامح در مقابل حقوق اساسی مدرن نبود و از سوی دیگر نقدهای تند کسروی علیه اسلام، رفته رفته پارادیمی ولایت فقیه را از حالت انزوا به حالت اجماع رسانید و این پارادیم نوع دوم که با کمی تسامح می توان گفت که اجماع فقها و پذیرش حکومت اسلامی توسط مردم به انقلاب اسلامی ایران منجر گردید. و در سایه سار این انقلاب امروزه فقه شیعه، افق جدیدی را طراحی نموده تا در سایه سار این منظومه فقهی، مهندسی جامعه ی اسلامی را با ساز و کارهای مناسب فراهم نماید که نظریه ولایت فقیه پاسخی به ضرورت اجرای احکام اسلامی در جامعه ی اسلامی است که باید توسط فقیه اسلام شناس مدیریت شود. گفتمان نظریه ولایت مطلقه اصلی ترین چالش موجود در گفتمان فقهی و حقوقی جامعه ایران می باشد. و در رابطه با پذیرش ولی فقیه غالباً دو نظریه غالب وجود دارد:

۲- مشروعیت الهی (نظریه انتصاب) برای آغاز بحث اینگونه مشروعیت لازم است مقدمه با این سوال شروع شود آیا انسان می‌تواند در جامعه دینی بدون خدا زندگی کند؟ یقیناً پاسخ این سوال خیر می‌باشد زیرا تجربه تاریخی بشر نشان می‌دهد انسان در امور پیچیده زندگی خود نیاز به یک لنگرگاه دارد و مصیبت تاریخ بشر و بخصوص جهان معاصر این است که اقلیتی حاکم بر جهان درصدد تلقین و سلطه پارادایم انسان محوری بر پارادایم خدامحوری هستند. اما در مقابل این سلطه دژ محکمی بنام اسلام که دارای منظومه و "سیستمی بسیار منظم و کلیتی بهم پیوسته که بر مجموعه معینی از اصول روشن و مشخص قرار گرفته است" (Abu, LaMawddi, 199, p3).

نمی‌توان پذیرفت که خدایی که پیامبران را برای راهنمایی بشر فرستاده است او را در دوران عدم حضور معصوم از رهبران دینی محروم سازد "نظریه انتصاب که ریشه در تاریخ فقه شیعه دارد مبنای مشروعیت اعمال ولایت از سوی فقیه را نصب وی از سوی ائمه معصومین می‌داند" (ارسطا، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸). نصب به این معناست که در عصر غیبت، فقیه‌ای که واجد شرایط علمی و عملی است، از سوی امامان معصوم (ع) به سمت افتاء، قضاء و ولاء رسیده است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۹۰) و "فعلیت ولایت فقیه، غیر مشروط به مشورت بیعت و رای مردم و رای بوده و برعکس مشروعیت هر نوع انتخابات و نهادهای انتخابی مشروط به حکم و نظر حاکم منصوب الهی اعم از معصوم یا غیر معصوم است" (مومن قمی، ۱۳۸۶، ص ۶) با این نظریه ایت الله مومن در رابطه با ولایت فقیه و تقدم آن بر حاکمیت مردم را نشان می‌دهد و دلایل این فقها از سنت تاریخی اسلام نشأت می‌گیرد. با این پیشینه کلامی و فقهی در گفتمان شیعه این نظریه مشروعیت و پذیرش ولایت فقیه را الهی (اسمانی) و متکی به نصب از سوی شارع مقدس و در امتداد نبوت و امامت می‌داند. نظر و انتخاب مردم در این نظریه هیچگونه مشروعیتی به ولایت فقیه نمی‌دهد. اصلی‌ترین آیات قرآنی مورد بحث این نظریه عبارتند از: ("يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ") (سوره حجرات، آیه ۱) "در تمسک به این آیه بیان شده: آیه با یا ایها الذین آمنوا آغاز شده و لذا خطاب آن به تمام مومنین است که علی القاعده شامل مومنین عصر غیبت هم می‌شود و از آن جا که امام زمان عجل الله تعالی فرجه، در غیبت به سر می‌برند و اطاعت از ایشان ممکن نیست، مشخص می‌شود که مصداق اولی الامر، دیگری است و قدر متیقن از آن نیز فقیه جامع شرایط خواهد بود و لذا وقتی فقیه، متصدی امور شد، اوامر او نافذ بوده و اطاعتش واجب می‌باشد. وقتی وجوب اطاعت از فقیه با این آیه به اثبات برسد، جواز فرمان دادن و تصدی امور نیز برای فقیه به دلالت التزامی اثبات می‌شود". (نجابت شیرازی، ۱۳۷۱، ص ۲۲).

حاکمیت ملی یا حاکمیت اسلام، تعامل یا تعارض

چنانچه که در مباحث گذشته بیان شد هر کدام از دیدگاههای مطرح شده برای اقناع فقهی و حقوقی مخاطبان خود دلایلی می‌آورند که بخشی از آن بیان شد و بخش دیگر آن در مباحث اتیه توضیح داده خواهد شد. حال این سوال مطرح است که کدام نظریه در مشروح مذاکرات غالب بوده است؟ و ما برای روشن شدن مباحث و پاسخ به چالش‌های موجود به تحلیل مذاکرات قانون اساسی از دیدگاه طرفین می‌پردازیم:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ یکی از اصلی‌ترین چالش موجود تعیین نظام سیاسی کشور بود. هادوی، ص ۱۳۴) و محور اصلی این گفتمان در نگارش قانون اساسی، عدم سازگاری میان اسلام با دموکراسی بود، تقابل این گفتمان در دو اردوگاه، گفتمان اسلام‌گرایان که خواهان حکومت اسلامی و گفتمان رقیب که

خواهان جمهوری دموکراتیک بود که نزاع این دو گفتمان در مشروح مذاکرات قانون اساسی مشهود می‌باشد و اصلی‌ترین چالش موجود در مختصات هندسه حکومت در ایران بعد از انقلاب، ترس از استبداد و گریز از دموکراسی بوده است و انعکاس آن در مشروح مذاکرات قانون اساسی، دغدغه و نگرانی مضاعفی را به نمایش گذاشته است. تامل در ادبیات حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسی ۱۳۵۸، و شورای بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ حاکی است که اعضا هر دو مجلس و شورا اعتقاد به نفی همزمان استبداد و دموکراسی بوده و درصدد جستجوی سامانه امن حقوقی و فقهی بودند. حال اولین سوالی که در این مناقشه مطرح می‌شود این است که آیا حاکمیت ملی در نظام حقوقی اسلام جایگاهی دارد؟ برای تحلیل این گفتمان و پاسخ به این سوال و دیگر سوالات اکنون به تحلیل مشروح مذاکرات اعضا خبرگان قانون اساسی بخصوص اصول ۵ و ۵۶، ۵۷ و ۱۰۷، ۱۱۰ که موضوع این پژوهش است می‌پردازیم:

برای روشن شدن مباحث، تفاسیر و گفتار مشروح مذاکرات قانون اساسی را شروع می‌کنیم و اولین اصل چالشی قانون اصل پنجم قانون اساسی است که بیان می‌کند: "در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد." بر سر اصل پنجم و اصول دیگر مربوط به ولایت فقیه در مشروح مذاکرات قانون اساسی، اصطکاک فکری و عقیدتی صورت گرفته است، چنانچه آقای مراغه‌ای در مخالفت با اصل پنجم قانون اساسی بیان می‌کند "اسلام با قدرتی که دارد و آیات آنرا در انقلاب اخیر دیده ایم نیازی به قانون اساسی ندارد" (مراغه‌ای، ۱۳۶۴، ص ۳۷۴). حال با اینگونه بیان کردن آیا این عضو خبرگان با این استدلال، نظریه حکومت اسلامی را پذیرفته است؟ و در ادامه بحث آقای مراغه‌ای بیان می‌کند: "که باید اصلی در این زمینه طرحی تهیه شود و امام خمینی برای مدت معینی حکومت کند و در ادامه این بحث بیان می‌کند این خطرناک‌ترین تحمیلات است یعنی آنچه که از خدا نیست، از جانب حق نیست، آنها را به دست و پای مردم ببندند و حق اعتراض و انتقاد به کسی ندهند. بعضی از آقایان می‌گویند رهبر انتخابی باشد، اگر انتخابی باشد می‌شود رئیس جمهور" (همان، صص ۳۷۵-۳۷۶) با کمی دقت در گفتار بالا، نبود انسجام فکری اشکار می‌باشد. آقای مراغه‌ای بیان می‌کند که "اسلام با قدرتی که دارد نیازی به قانون اساسی ندارد." آنچه که به ظاهر این گفته برمی‌آید ایشان تمایل به حکومت اسلامی داشته است و اعتقادی به جمهوری اسلامی و قوانینی که بشر برای جامعه خود جعل می‌کند، نداشته است.

در مخالفت با طرح این نظریه، آقای بهشتی بیان می‌کند "در جمهوری اسلامی ولایت امر و امامت (یعنی مرکز ثقل حکومت و رهبری) و گفتیم این فرد چگونه این مرکز ثقل را بدست می‌آورد و گفتیم که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند. ما آمدیم در قانون اساسی برای اینکه نقطه شروعی برای آیندگان باشد، آینده درخشان و پاک الهی و اسلامی، شرایطی را برای رهبری یعنی آنجا که تصدی‌ها و مسئولیت‌ها از او سرچشمه می‌گیرد به عنوان حداقل گفتیم" (بهشتی، ۱۳۶۴، ص ۳۷۹). اینگونه اظهارات قای بهشتی که ما مسئولیت رهبر را حداقل گفتیم نشان می‌دهد در راستای تفکر آقای مصباح یزدی می‌باشد که بیان می‌کند که "مقتضای مطلقه بودن ولایت که در متن قانون اساسی آمده همین است که وظایف و اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه شمرده است تمثیلی و نه احصایی، زیرا در غیر اینصورت قید

مطلقه در متن قانون لغو خواهد شد" (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸) و اختیارات رهبری در قانون اساسی تمثیلی است نه احصایی و این اختیارات در قانون اساسی حداقلی است و در موقع ضرورت، ولی فقیه دارای اختیارات فرا قانون اساسی است.

مدافعان این نظریه معتقد هستند که مشروح مذاکرات قانون اساسی و اصول قانون اساسی با مبانی نظریه انتخاب سازگاری دارد و برای توجیه دلایل زیر را با استناد به قانون اساسی می‌آورند:

۱- اصل ۱۰۷ قانون اساسی بیان می‌کند "..... او را به رهبری انتخاب می‌کنند" آیا این نگارش در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نشان دهنده تایید نظریه انتخاب است؟

ایت الله منتظری به عنوان فقیه طراز اول اعضای خبرگان قانون اساسی در کتاب البدالزاهر بیان می‌کند "حکومت فقیه عادل از جانب ائمه (ع) منصوب شده که آنان نیز از سوی پیامبر خدا (ص) که خداوند او را اولی به مومنان از جانهای خودشان قرار داده تعیین شده اند" (منتظری، ۱۴۱۶ق، ص ۵۵). حال با طرح دیدگاه تاثیرگذار این فقیه و در رد تفسیر ناسازگار از اصل ۱۰۷ می‌توان بیان کرد که "واژه "انتخاب" در مشروح مذاکرات برای اعضا خبرگان و حتی ایت الله منتظری بار فکری نداشته و فاقد دلایل نظریه های دموکراتیک و مردم سالارانه بوده است و کاربرد این واژه به عنوان یک اصطلاح تخصصی نبوده و از گزاره هایی بوده که کاربرد عمومی داشته و انتخابی بودن رهبر را همچون بستر تعیین مرجع تقلید در سنت فقهی تاریخ شیعه می‌دانست که انتخابی بودن ولی فقیه توسط فقهای خبره مورد اعتماد احاد مردم، با نظریه نصب سازگار بود" (فیرحی، ۱۳۹۲، ص ۴۰۱) پس با این اقوال کاربرد کلمه انتخاب، ابتدا و انتهای نظریه نصب بوده است. و نظر به اینکه ماهیت گفتمان شهید بهشتی به عنوان دومین فقیه تاثیرگذار در نگارش قانون اساسی، درون فقهی است و قائل است که جمهوری اسلامی یک نظام مکتبی است و با جمهوری دموکراتیک فرق دارد، و با پذیرش این مبانی که از گفتمان فقهی نشات می‌گیرد. ضرورت اصل پنج قانون اساسی و نهاد ولایت فقیه را بر مبنای چنین تحلیلی از ماهیت اسلامی توضیح می‌دهد "قانون باید بر پایه مکتب باشد و نمی‌تواند آن را بر ارای عمومی بدون هیچ قید و بندی واگذار کرد. مسئله، مسئله مکتب است، مسئله، مسئله اسلام است، مسئله تقید فکری و عملی به اسلام است". (بهشتی، صص ۳۷۶-۳۸۱) و در ادامه سید ابوالفضل موسوی تبریزی در رد ادعای انتخابی بودن رهبر اظهار می‌دارد "مسئله رهبر که انتخابی نیست، خدا یک قدرتی به او داده است، مسئله پذیرش غیر از انتخاب است". (موسوی، ص ۵۳۵) و شهید بهشتی در پاسخ به یکی از حاضران در رابطه با تعیین رهبری بیان می‌کند "کار فقیه تعیین صلاحیت های رهبر است و نه انتخاب رهبر". (همان، ص ۲۱۴) و در راستای این تفکر و اندیشه، آقای مصباح یزدی بیان می‌کند "رای به خبرگان در واقع رجوع به بینه است. یعنی مردم کارشناسان مذهبی را انتخاب می‌کنند تا آنان فقیه اصلح و اعلم را کشف کنند و شهادت آنها موجب یقین دیگران می‌شود" (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۵۹). هسته اصلی این نحله فکری این است که وظیفه و رسالت اعضا خبرگان کشف ولی فقیه در بین فقهای است که در مظان رهبری هستند نه اینکه این اعضا ولی فقیه را انتخاب می‌نمایند.

دلایلی که معتقدین به مشروعیت مردمی ولی فقیه، بیان می‌کنند از جمله:

۱- اصل ششم قانون اساسی مبنی بر تاکید اداره امور کشور با اتکا به ارا عمومی،

سوالی که در مقابل این ادعا که اصل ششم قانون اساسی تمامی امور را به اتکا ارا عمومی جامعه گذاشته است این است که چرا در این اصل از تمامی انتخابات و اتکا به ارا عمومی بیان شده جز انتخاب خبرگان رهبری؟ بنظر می رسد که نمایندگان خبرگان قانون اساسی، انتخابات خبرگان رهبری و تعیین ولی فقیه را از امور ولایتی می دانستند و با این اعتقاد مکانیسم و سازو کار، گزینش ان را در درون گفتمان فقهی شیعه از سنخ ولایت نصبی می دانستند و چنین نگرشی نمی توانست انتخابات خبرگان را در ذیل اصل ششم نگارش نماید پس با چنین توجیه و تفسیری سامانه حقوقی و فقهی انتخابات خبرگان و گزینش ولی فقیه مجزا از اصل ششم می باشد.

۲- اصل ۵۶ قانون اساسی مبنی بر اینکه خداوند انسان را بر سرنوشت خود حاکم ساخته است،

۳- حق برکناری رهبری توسط مجلس خبرگان در اصل ۱۱۱ قانون اساسی،

در نقد این نحله فکری، موارد زیر قابل استناد است:

۱- قانون اساسی که تنظیم مناسبات درونی و بیرونی امور سیاسی، اداری، قضایی، نظام و انتظامی و مصالح عمومی جامعه است و این حقوق به تنظیم حدود و ثغور ان پرداخته است پس حقوقی عمومی را می توان حقوق معطوف به تامین اقتدارگرایانه منافع عمومی دانست که ولی فقیه که نماد اراده عمومی جامعه می باشد به عنوان نماد حقوق عمومی تبلور می یابد و با ملکه فقاقت مصلحت بینی، مصلحت سنجی و مصلحت بانی، جامعه را مدیریت می نماید. پس اقتدارگرایانه بودن حکومت، ذات حقوق عمومی می باشد. نکته ای که حائز اهمیت است این است که منظور از حق تعیین سرنوشت به معنای حق ذاتی و حاکمیت مطلق بشر بر سرنوشت خود در حکومت نمی باشد.....رای مردم و رفتار سیاسی شهروندان بین جبر و اختیار قرار دارد. اختیار از ان جهت که مردم حق انتخاب دارند و جبر از ان جهت که مشعر به تکلیف و عمل به وظیفه شرعی است با این تفسیر حاکمیت سیاسی در اسلام انتخابی - انتصابی است و امری ذو وجهین است" (خاتمی، ۱۳۸۹، ص ۴۶۷). اگر چنین تفسیری را بپذیریم حق تعیین سرنوشت (حق الناس) در ذیل حاکمیت اسلام (ولی فقیه) قرار می گیرد زیرا حق الله مرتبه ای بالاتر از حق الناس قرار دارد و با پذیرش امتداد ولایت پیامبر و امامان و ولایت فقیه که همگی مشروعیت الهی را تایید می کند. با این تفسیر نصب ولی فقیه تقدم بر حق سرنوشت دارد.

۲- اختیارات رهبری در اصل ۵۷ قانون اساسی مربوط به شرایط عادی جامعه می باشد در حالی که در شرایط اضطراری ولی فقیه دارای حکم حکومتی است که در بند ۸ اصل ۱۱۰ "حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست." که قانون اساسی بر ان صحنه گذاشته است او با این اختیار تام می تواند اقدام به حکم حکومتی نماید.

با این فرض که مشروح مذاکرات نظریه انتخاب را پذیرفته باشد و طبق مبانی نظریه انتخاب که بیان می کند ولی فقیه وکیل مردم است و تابع قرارداد طرفینی است و با پذیرفتن این اصل، مبنای قلمروی حقوقی قرارداد، اختیارات رهبری فقط در قانون اساسی باشد، آیا ولایت شرعی ولی فقیه خارج از قلمروی قانون اساسی می باشد؟

در رابطه با این ادعا، فقهای چون ایت الله مصباح یزدی و جوادی املی در عرصه حقوقی و فقهی، با اثار علمی خود هر کدام به نحوی به خلاءهای موجود پاسخ داده اند. به اعتقاد آقای مصباح یزدی در جمهوری اسلامی ایران ماهیت عمل خبرگان، تشخیص (کشف) می باشد نه انتخاب؛ "روشن است که کار مجلس خبرگان رهبری (نصب) ولی فقیه نیست که با حکم مجلس خبرگان، ولی فقیه جامع شرایط، رهبر شود بلکه او قبلاً خودش شرایط رهبری را داشته و خبرگان فقط شهادت داده و تشخیص می دهند که این شخص مصداق ان نصب عامی است که امام زمان (ع) در زمان غیبت کبری دارند" (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹) و در قلمروی چنین استدلالی می توان گفت "و همین کشف قطعی است و به رهبری و حکومت فرد اصلح مشروعیت می بخشد." (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۹) و برای این استدلال فقهی می توان گفت "بنا بر نظریه انتصاب فرض بر این است که در صورت تعدد واجدین شرایط، رهبری فقط از ان یکی از فقهای مزبور می باشد و او کسی است که اصلح از دیگران باشد و سپس برای اینکه این مصداق اصلح کشف شود به خبرگان منتخب مردم مراجعه می گردد، بدین ترتیب رای خبرگان بنا بر مبنای انتصاب جنبه کاشفیت و طریقت دارد" (ارسطا، ۱۳۹۲، ص ۳۸) و "نصب به این معناست که در عصر غیبت، فقیه‌ای که واجد شرایط علمی و عملی است، از سوی امامان معصوم (ع) به سمت افتاء، قضاء و ولاء رسیده است." (جوادی املی، عبدالله، ۱۳۷۸، ص ۳۹۰).

۱- بدلیل اینکه محدودیت زمانی برای ولی فقیه در قانون اساسی لحاظ نگردیده است، پس قانون اساسی نظریه انتصاب را پذیرفته است و گر نه نظریه انتخاب قائل است با توجه به رای مردم و اندیشه مردم سالاری، دوران رهبری باید محدود باشد. "اگر ولایت انتخاب کنندگان موقت باشد با انقضای وقت، ولایت منقضی می شود" (منتظری، ۱۴۰۸ق، ص ۵۷۶) و با توجه به نظریه کشف و نظر امام عصر (ص) و شهادت خبرگان، ولی فقیه تا زمانی که عادل است ولایت دارد و محدودیت زمانی در این اندیشه جایگاهی ندارد و در مقابل با توجه به اینکه اساس و بنیاد نظریه انتخاب در راستای مردم سالاری می باشد و رکن رکن مردم سالاری گردش قدرت، و محدودیت زمانی صاحبان قدرت می باشد، عدم محدودیت زمانی برای ولی فقیه ناسازگاری مطلق با نظریه انتخاب دارد و چنین نگرشی تنها در بطن نظریه انصاب استقرار می یابد.

۲- در اصل ۶ قانون اساسی که از مصادیق اتکا به ارا عمومی می باشد ذکری از مجلس خبرگان نیامده است پس مجلس خبرگان تعهدی در مقابل این اصل ندارد،

۳- در هیچ اصلی از قانون اساسی، از مسولیت رهبر در مقابل مردم، مفادی بیان نشده است و نظریه انتصاب قائل است ولی فقیه تنها در برابر خداوند مسئول است و لاغیر.

در مقام دفاع از مؤلفه سوم، در مشروح مذاکرات قانون اساسی آقای طاهری خرم آبادی در مقابل مسولیت رهبر در مقابل مردم بیان می کند: "ولی امر، رهبر و بقیه قوا در درجه اول در مقابل خدا مسئولند و در درجه دوم در مقابل ملت، یعنی ملت می تواند از رهبر و از رهبران سوال کند و نظارت بر اعمال ان داشته باشد که آیا این رهبر ان مسئولیت الهی را درست انجام داده است یا نه؟" (طاهری خرم آبادی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۹۰) حال با بیانی که گذشت نشان داده می شود که رهبر در برابر خداوند مسئولیت دارد که این مدلول نظریه انتصاب می باشد.

۴- عبارت (از مقام خود برکنار خواهد شد) در اصل ۱۱۱ قانون اساسی با نظریه انتصاب همخوانی دارد و به نظر این نحله فکری ولی فقیه در صورت از دست دادن ملکه عدالت خود به خود از ولایت عزل می‌شود نه اینکه خبرگان او را عزل کند.

۵- تابعیت و ملیت ولی فقیه در قانون اساسی تابع جغرافیا و اقلیم خاصی نمی‌باشد پس چنین تفکری مرز مشخص نمی‌شناسد و مبنا و منشا این نظریه به کل امت اسلامی در قالب یک نظام کارآمدی اسلامی نگاه می‌کند و این نظریه قابل انتطابق با نظریه انتصاب است.

و ولی فقیه دارای جغرافیا خاصی نمی‌باشد که در ملیت خاصی محبوس شود و متعلق به جهان اسلام می‌باشد و در صورت عدم اختلال ولایت ولی فقیه می‌تواند از مرزها عبور کند.

۶- حدود اختیارات ولی فقیه را قانون مشخص ننموده است پس ولی فقیه تابع نظر و رأی مردم نمی‌باشد و "شهید بهشتی به اعتبار شروط تخصصی چون فقاقت و عدالت و مدیریت،...مقدم بر انتخاب است" (فیرحی، ۱۳۹۲، ص ۳۷۷) اما نقطه مقابل ولی فقیه را چه در حیطة انتخاب و چه در حیطة وکیل قرار دهیم اشکالات شرعی و قانونی ظهور و بروز می‌کند.

ولایت تنفیذی

قبل از شروع سطره این ولایت بهتر است معنایی لغوی تنفیذ را بیان کنیم که تنفیذ در لغت به معنای اعتبار بخشی عمل حقوقی قابل ابطال و همچنین اجرای حکم را گویند. و معنای اصلی حقوقی و فقهی آن اجازه مقام مافوق به مقام مادون برای اجرایی ساختن حکم حقوقی می‌باشد. بر اساس بند ۹ اصل ۱۱۰ که بیان می‌کند: "امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم" که این نشانگر ولایت تنفیذی بودن، حکم ریاست جمهوری، توسط ولی فقیه است که بدون تایید او، فاقد مشروعیت شرعی و قانونی است. در تایید این گفتار در ماده ۱ قانون انتخابات ریاست جمهوری مصوب ۱۳۶۴/۴/۵ که بیان می‌کند: "دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران چهار سال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه به وسیله مقام رهبری آغاز می‌گردد." پس تنفیذ حکم رئیس جمهور به وسیله ولی فقیه، از اختیارات او در قانون اساسی است. امام خمینی در حکم تنفیذی ریس جمهور فرمودند: "این جانب به موجب این حکم رای ملت را تنفیذ، و ایشان را به این سمت منصوب نمودم." (امام خمینی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۰) در مقام پاسخ در برابر کسانی که اظهار می‌دارند که تنفیذ جنبه تشریفاتی دارد نه حقوقی و شرعی؟ با توجه به نظریه ولایت مطلقه به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد و تا زمانی که با حکم رهبر تنفیذ نگردد، او شخص منتخب از سوی ملت است و دارای مسولیت ریس جمهوری نیست بر اساس آنکه مشروعیت آن (ریاست جمهوری) باید به نصب فقیه جامع الشرایط باشد، علاوه بر اختیار ولی فقیه مبنی بر این انتصاب حقوقی ریس جمهور و تنفیذ شرعی از اختیارات اوست. مفاد اصل یکصد و دهم قانون اساسی نیز بر این اصل استوار است که یکی از شرایط لازم برای احراز مقام ریاست جمهوری، تنفیذ رهبری است و نظر به اصل پنجاه و هفتم و ولایت مطلقه بر قوای سه گانه اعمال حاکمیت را با نظارت ولایت مطلقه امر دانسته است. ولایت بر مصالح و منافع اسلام:

اعمال اختیارات مطلقه رهبر در بند ۸ اصل ۱۱۰ آمده است: "معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست" تنها معضلاتی را که قانون به صراحت راه حل آن‌ها را بیان نکرده است، در بر نمی‌گیرد، بلکه علاوه

بر آن، معضلاتی را نیز شامل می‌شود که به ظاهر دارای راه حل قانونی است ولی قانون مزبور مشتمل بر مصالح عمومی نیست. همچنین این بند معضلاتی را در بر می‌گیرد که راه حل قانونی آن‌ها به هر دلیلی موجب از بین رفتن مصالح بزرگ تری می‌شود، زیرا بر تمام این موارد عنوان "معضلی که از طریق عادی قابل حل نیست" صدق می‌کند. بدین ترتیب بند هشت اصل ۱۱۰ با عموم و اطلاق خود، بیان‌کننده همان مفهوم ولایت مطلقه است، زیرا ولی فقیه با وجود قانون مشتمل بر مصالح عمومی، موظف به رعایت آن است و فقط در صورت نبودن چنین قانونی است که می‌تواند با استفاده از ولایت مطلقه خود به حل معضلات نظام و اداره امور عمومی بپردازد. این بند از اصل ۱۱۰ قانون اساسی و همچنین اصل ۱۱۲ "مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد...." این اصول دامنه اختیارات رهبری می‌باشد که در صورت ضرورت، از این اختیارات برای مصالح نظام که یقیناً با مصالح اسلام و مسلمین تنیده است، استفاده می‌کند. و این مصالح عمومی می‌تواند رعایت "اصل تراحم"، "اصل ضرورت" و "اصل مصلحت" باشد که در مباحث گذشته توضیح داده شد. در یک جمع بندی می‌توان گفت ولی فقیه به عنوان ریس حکومت اسلامی در رابطه با مصالح جامعه اسلامی دارای اختیارات زیر می‌باشد:

۱- دفع مفساد.

۲- دفع موانع مزاحم مصلح عمومی.

۳- لغو یک جانبه قراردادها.

۴- تعطیل موقت برخی از فرایض دینی. " (هاشمی، ۱۳۸۱، صص ۶۴-۶۵-۶۶).

حال با تفاسیر و نقدهایی که بیان شد در یک جمع بندی مختصر نگارش قانون اساسی و مشروح مذاکرات قانون اساسی را در ذیل اندیشه مشروعیت الهی یا نظریه نصب و سازگاری آن با اندیشه فقهی ایت الله مصباح یزدی بیان می‌کنیم:

۱- ولی فقیه با توجه به اختیارات حقوقی نشأت گرفته از قانون اساسی و اختیارات شرعی نشأت گرفته از شریعت با توجه به ملکه فقاقت و عدالت در امور شرعی دارای سلطنت گسترده ای می‌باشد زیرا همانگونه که عصمت امامان دلیل نصب الهی آنها بوده است لذا ولی فقیه هم با داشتن ملکه عدالت دلیل بر مشروعیت الهی او می‌باشد. و او با توجه سیطره و سلطنت فقهی می‌تواند اقدام به اجرای اصل تراحم نماید که آن حالتی است که دو الزام شرعی در وضعیتی قرار می‌گیرند که اجرا یا اطاعت از هر دو ممکن نباشد و اطاعت از هر یک موجب عصیان و طغیان دیگری خواهد شد. جوهر نظریه "ولایت مطلقه"، جز ترجیح اهم بر مهم، بخاطر "مصلحت اسلامی امت"، چیزی نیست و از قضا، از مترقی‌ترین و عقلانی‌ترین فرازهای نظریه "ولایت فقیه"، (که سرتاسر مترقی و عقلانی است) همین است. " (همان)

۲- نگارش و مذاکرات قانون اساسی نشان می‌دهد که رکن جامعه دینی ولایت مطلقه فقیه است اگرچه منتقدان قانون اساسی انتقاد کرده اند که "عدم تقید به قوانین بشری از جمله قانون اساسی است." (کدیور، ۱۳۷۳، ص ۱۰۸). اما آنچه نگارش قانون اساسی نشان می‌دهد اختیار سرنوشت انسان را در جامعه خودش را

به او داده است و و حق سرنوشت انسان در جامعه اسلامی با محوریت اسلام با حاکمیت ولایت فقیه ناسازگاری ندارد و مشروعیت حکومت اسلامی از ولایت فقیه نشأت می‌گیرد و ولی فقیه اختیارات وسیعی دارد و همه نهادهای حکومتی از جمله قوای سه‌گانه، قانون اساسی و قوانین عادی با تنفیذ او مشروعیت می‌یابند." تشکیلات حکومت و نظام از اراده، صلاح دید و اختیار رهبری نشأت می‌گیرد نه این که حدود اختیارات ولی فقیه از حکومت و نظام سیاسی نشأت بگیرد. تشکیلات حکومت جزئی از ولایت فقیه به شمار می‌آید، نه این که ولایت فقیه جزئی از نظام است." (مؤمن قمی، ۱۳۷۵، ص ۲). با توجه به اینکه مشروعیت ولایت فقیه از طرف خداوند حکیم می‌باشد لذا ولی فقیه تنها و تنها در مقابل خداوند پاسخگو می‌باشد و لا غیر. "در نظام ولایت فقیه، فوق قانون وجود دارد... وظیفه بر قانون مقدم است، لذا ولی فقیه می‌تواند در هنگام لزوم بر قانون و یا حتی قانون اساسی پیشی گیرد." (لاریجانی، ۱۳۷۳، ص ۳۸).

نتیجه‌گیری:

این قانون اساسی است که تنظیم مناسبات درونی و بیرونی امور سیاسی، اداری، قضایی، نظام و انتظامی و مصالح عمومی جامعه را مدیریت می‌کند. و این حقوق به تنظیم حدود و ثغور آن پرداخته است پس حقوقی عمومی را می‌توان حقوق معطوف به تامین اقتدارگرایانه منافع عمومی دانست که ولی فقیه که نماد اراده عمومی جامعه در قلمروی شریعت می‌باشد به عنوان نماد و نهاد حقوق عمومی تبلور می‌یابد و با ملکه فقاقت مصلحت بینی، مصلحت سنجی و مصلحت بانی، جامعه را مدیریت می‌نماید. پس مواد جوهری و ذاتی حقوق عمومی، اقتدارگرایانه بودن آن می‌باشد و به دلیل قالب گریز بودن، سیال بودن، مبهم بودن امور سیاسی، احتیاج به یک مدیریت غایت اندیش و مصلحت اندیش دارد و ولی فقیه می‌تواند با فقه مصلحت سنجی بین این امور که گاه ناسازگار می‌باشد، تعادل فقهی - حقوقی و منطقی ایجاد نماید و سازماندهی این مصلحت سنجی در سامانه حقوقی - فقهی، یکی از مزایای حکمرانی معطوف به حقوق عمومی است که این مختصات هندسی در سیطره ولی فقیه می‌باشد و جوهر و ذات این حکمرانی مصلحت عمومی جامعه می‌باشد نه تمایلات عمومی جامعه که تمایلات زائیده احساسات زودگذر می‌باشد. پس اقتدارگرایانه بودن حکومت، ذات حقوق عمومی می‌باشد که در درون حقوق عمومی مصلحت بینی و مصلحت بانی تولید و توسعه، و توسط ولی فقیه تنظیم می‌گردد و وجود اقتدار و مطلقه بودن ولی فقیه در قلمروی قانون اساسی و خارج از قانون اساسی معطوف به ضرورت های عمومی، ضمانت و صیانت از حقوقی عمومی در سامانه مصلحت عمومی است و با این توجیحات منطقی، حقوقی و فقهی، این مفاهیم قابل دفاع می‌باشد. و اختیارات ولی امر در اصل ۵۷ قانون اساسی مربوط به شرایط عادی جامعه می‌باشد در حالی که در شرایط اضطراری ولی فقیه دارای حکم حکومتی است که در بند ۸ اصل ۱۱۰ "حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست." که قانون اساسی بر آن صحه گذاشته است او با این اختیار تام می‌تواند اقدام به حکم حکومتی نماید. و حکم حکومتی همان مصلحت عالیه عموم جامعه اسلامی است.

پس ولی فقیه با توجه به اختیارات حقوقی نشأت گرفته از قانون اساسی و اختیارات شرعی نشأت گرفته از شریعت با توجه به ملکه فقاقت و عدالت. با توجه به اختیارات شرعی در شرایط اضطراری و بنا به مصلحت می‌تواند فراتر از قانون اساسی اعلام حکم نماید. ولی فقیه با توجه به سیطره و سلطنت فقهی می‌تواند اقدام به اجرای اصل تراحم نماید که ان حالتی است که دو الزام شرعی در وضعیتی قرار می‌گیرند که اجرا یا اطاعت

از هر دو ممکن نباشد و اطاعت از هر یک موجب عصیان و طغیان دیگری خواهد شد در اینجا تشخیص تزامم و ترجیح اهم از مهم در امور اجتماعی به عهده ولی فقیه است و با توجه به این اصل ولی فقیه با توجه ضرورت و رعایت اصل اهم، اقدام به تعویق یا تعطیل ماده ای یا اصلی از قوانین را صادر نماید. پس توجیه بعضی از حقوقدانان مبنی بر محدود کردن اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی توجیه شرعی ندارد.

جامعه‌ی دینی باید توسط فقیه اسلام شناس مدیریت شود تا با تبیین و تعیین ساختار عادلانه در جامعه، خروجی این ساختار انسان دینی باشد که این انسان دینی در جامعه‌ی دینی دارای حقوق و تکالیفی می‌باشد که از شریعت اسلامی نشأت گرفته است. و رای مردم و پذیرش آن توسط مردم که اگر با تسامح آن را انتخاب بنامیم این پذیرش (انتخاب) که برای تولی و تصدی امور حکومتی و پس از نصب و مشروعیت الهی است. با این پیش و نگاه نظریه انتخاب ذیل نظریه انتصاب قابل جمع می‌باشد.

منابع

- ۱- ارسطو، محمد جواد، نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی، نشر بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
- ۲- ارنست، هانا، انقلاب، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- ۳- امام خمینی، صحیفه نور، تهران، مرکز مدارک، فرهنگی انقلاب اسلامی، ج ۱، ۱۳۶۹.
- ۴- امام خمینی، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
- ۵- بهشتی، سید محمد، صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۶- بهشتی، سید محمد، ولایت، رهبری و روحانیت، تهران، بنیاد نشر و آثار شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- ۷- جوادی آملی، پاسخ به رساله معمای لاینحل جمهوری اسلامی مهدی حائری.
- ۸- عبدالله جوادی آملی، وحی و رهبری (بی‌جا: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۸).
- ۹- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، نشر اسراء، ۱۳۹۰.
- ۱۰- عبدالله جوادی آملی، وحی و رهبری، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۸.
- ۱۱- جوادی آملی، ولایت فقیه رهبری در اسلام، چاپ اول، مرکز نشر فرهنگی رجاء ۱۳۶۷.
- ۱۲- راسخ، محمد، حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳.
- ۱۳- صالحی نجف آبادی، نعمت الله، ولایت فقیه حکوت صالحان، تهران، امید فردا، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- ۱۴- طاهری خرم آبادی، سید حسن، صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۱۵- فیرحی، داود، قدرت دانش و مشروعیت در اسلام، نی، ۱۳۸۸.

- ۱۶- کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳).
- ۱۷- لاریجانی، محمد جواد، حکومت، مباحثی در مشروعیت و کارآمدی، تهران، سروش، ۱۳۷۳.
- ۱۸- جان لاک، حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران، نی، ۱۳۸۹.
- ۱۸- مراغه ای، رحمت الله، صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۱۹- محقق داماد، سید مصطفی، قرائت‌های مختلف از ولایت مطلقه فقیه، ماهنامه اندیشه حکومت، ش ۳ مرداد ماه ۱۳۷۸.
- ۲۰- مصباح یزدی، محمد تقی، گاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
- ۲۱- مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۲.
- ۲۲- مصباح یزدی، محمد تقی، حکیمانانه ترین حکومت، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی امام خمینی، ۱۳۹۴.
- ۲۳- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱، قم، المرکز العالمی الدرسات الاسلامیه، ۱۴۰۸.
- ۲۴- منظری، حسینعلی، البدالزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر، قم ۱۴۱۶ قمری.
- ۲۵- مهر پور، حسین، ولایت مطلقه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجله اندیشه حکومت، ش ۲، ۱۳۷۸.
- ۲۶- مؤمن قمی، محمد، الولایته الالهیه الاسلامیه او الحکوت الاسلامیه، قم، دفتر انتشارات حوزه علمیه قم، ۱۴۲۵ق. ۱۹. ۲۷- مؤمن قمی، محمد «تزامم کارهای حکومت اسلامی و حقوق اشخاص»، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، ش ۶ - ۱۳۷۵.
- ۲۸- موسوی، سید ابوالفضل، صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۲۹- نجابت شیرازی، حسینعلی، ولایت شرعیه مطلقه فقیه، نشر مصطفوی، ۱۳۷۱.
- ۳۰- ورعی، سید جواد، حکومت اسلامی، نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی، شماره ۴۹، ۱۳۸۷.
- ۳۱- هادوی، مهدی،
- ۳۲- هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج اول، تهران، میزان، ۱۳۸۰.

منابع عربی:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- النراقی، احمد، عوائد الایام، ۱۴۰۸، ص ۱۸۸.
- ۴- حرانی (حلبی)، تحت العقول، دایره المعارف طهور، تهران، تصحیح علی اکبر غفاری و مترجم پرویز اتابکی، ۱۳۷۶.
۵. سیره ابن هشام: ۲/ ۴۲۲.
- ۶- طبری، محمد، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۸۷۹ م.
- ۷- کرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، بحث الوصایا بالولایة (چاپ قدیم).

منابع انگلیسی:

- ۱- Abu.A,LaMawddi.Political Throry of Islam.Islamic Publication LID.lahore. ۱۹۹۸.
- ۲- Nasr, Vali reza, Shia Reviva, Norton, 2006.